

تفسیر و تأویل

محمد بیابانی اسکوئی

قرآن کتاب هدایت و چراغ پر نور الهی است که برای روشن کردن دلهای مردم نازل شده است. قرآن آیه بزرگ خالق متعال و تجلی عظیم اوست. «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولکنهم لا یبصرون»^(۱) باید با تعمق و تفکر و تدبّر در آن نگرسته و خود را در محضر خدا یافت، چرا که قرآن ذکر خدا و حجت و برهان اوست.

● معنای تفسیر و تأویل

برداشتن غطا و پرده از هر چیزی و ظاهر و آشکار کردن آن را در لغت، تفسیر می‌گویند. در لسان العرب آمده: «الْفَسْرُ: كَشْفُ الْمَغْطَى. وَالتَّفْسِيرُ: كَشْفُ الْمَرَادِ عَنِ اللَّفْظِ الْمَشْكَلِ».^(۲)

سید شریف در «التعريفات» می‌گوید: «معنای تفسیر در اصل کشف و اظهار است و در شرع توضیح معنای آیه بیان شأن و قصه و سببی که آیه در باره آن نازل شده، تفسیر گفته می‌شود، به شرط اینکه دلالت آیه بر آن ظاهر باشد».^(۳)

تأویل از ماده «أول»، برگرداندن چیزی را گویند. در مجمع البحرین آمده است: «برگرداندن و رد کردن کلام از معنای ظاهری به معنای غیر ظاهر، تأویل آن است که از ماده أول به معنای برگشتن و رجوع کردن به چیزی است».^(۴)

و سید شریف در «التعريفات» می‌گوید: «تأویل در اصل ترجیع و برگرداندن است. و در شرع برگرداندن لفظ را از معنای ظاهر به معنای غیر ظاهر که موافق کتاب و سنت است می‌گویند؛ مثلاً در آیه یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ اگر کسی آن را به

هستی؟! در این صورت کلام خدا را در غیر معانی که مقصودش بوده بکار گرفته‌ای؟! آن مرد به سوی استادش رفت و با او به مهربانی انس گرفت. تا اینکه روزی مسأله را برایش طرح کرد. کندی گفت: دوباره بگو. او دوباره گفت. کندی با خود به تفکر پرداخت و آن را در لغت ممکن دید و از نظر اندیشه، روا دانست.^(۶)

بنابراین اگر کلامی در معنایی صراحت یا ظهور داشت، بیان آن ظهور را تفسیر نمی‌گویند، چون حجاب و غطایی در صریح و ظاهر وجود ندارد. بلی اگر سخن یا نوشته‌ای به جهاتی ظهور ابتدایی آن حجت نبود، مخاطب در راه رسیدن به مراد گوینده یا نویسنده لازم است از تمام مواردی که احتمال می‌دهد قرینه‌ای بر خلاف آن ظهور بدوی باشد فحوص کند. یعنی باید از همه نوشته‌ها و سخنان او حتی قرائن حالی، آن را بررسی کند و بعد از بحث و فحوص و دقت و تأمل و تعقل در جمع‌بندی آنها، آنچه برایش ظاهر یا قطعی می‌شود تفسیر خواهد بود.

اما به معنای بیان مآل و مرجع و بازگشت آن به چیزی است. معلوم است که تأویل، کاری است مربوط به مدلول کلام، نه الفاظ آن. کسی که مآل و مرجع مدلول ظاهری کلام را بیان می‌کند، آن را تأویل کرده است. از این جهت که در تأویل و تفسیر، بیان و توضیح وجود دارد پس این دو از این جهت با هم مشترک هستند. جز اینکه تفسیر بیان مراد متکلم از ظاهر کلام اوست و تأویل بیان مآل و مرجع مدلول ظاهری کلام است. در لسان العرب می‌گوید: التَّأْوِيلُ: تفسیر ما یؤول إلیه الشیء؛^(۷) تأویل بیان و توضیح چیزی است که شیء به آن

اخراج پرنده از تخم معنی کند تفسیر کرده است* و اگر به اخراج مؤمن از کافر یا عالم از جاهل معنی کند تأویل آن را گفته است.^(۵)

با توجه به آنچه نقل شد معلوم گشت تفسیر در لغت به معنای رفع حجاب و غطا، و هویدا و ظاهر ساختن چیزی را گویند. بنابراین تفسیر کلام و نوشتار هم هنگامی صحیح خواهد بود که در دلالت آن بر مراد گوینده و نویسنده اش مانع و حجابی بوده باشد. و چون گویندگان و نویسندگان در رساندن مراد خود به مخاطبین خود آزاد و مختار هستند و هر کسی سعی می‌کند مرادات خود را متناسب با درک و فهم و شعور مخاطبان خود بیان کند، پس مانعی ندارد متکلمی برخی از سخنان خود را یا همه آنها را به گونه‌ای القا کند که جز عده‌ای از خواص پی به مراد او نبرند، و این نه تنها مانعی ندارد بلکه گاهی اوقات به جهت وجود عللی لازم هم می‌شود. برای روشن‌تر شدن مطلب جای دارد که جریان امام حسن عسکری علیه السلام با فیلسوف معاصرش کندی نقل شود:

کندی در منزل خود شروع به تألیف تناقضات قرآن کرد. روزی یکی از شاگردان او بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وارد شد. حضرت فرمود: آیا میان شما مردی رشید و کامل وجود ندارد تا امتدادتان را از آنچه در باره قرآن شروع کرده است باز دارد؟! آن شاگرد گفت: ما همه شاگردان او هستیم چگونه ما را سزاوار باشد که بر او در این مورد یا موارد دیگر لب به اعتراض گشاییم. حضرت فرمود: اگر برایت چیزی بگویم آن را به او می‌رسانی؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: به سوی او می‌روی و با او مانوس شده و در کاری که پیش گرفته کمکش می‌کنی و وقتی دیدی در مورد کارش با تو ابایی نداشت برایش بگو: مرا مسأله پیش آمده اجازه می‌فرمایید سؤال کنم؟ او به تو اجازه خواهد داد. پس بگو: آیا ممکن و جایز است مراد و مقصود گوینده این قرآن از آنچه گفته است جز آن باشد که تو گمان کرده، به آن معتقدی؟ او خواهد گفت: ممکن است. زیرا او مردی فهیم و با شعور است. وقتی این را اعتراف کرد برایش بگو: پس شما از کجا آگاه شدید؛ شاید مراد خداوند نه آن باشد که شما بدان معتقد

* با توضیحی که در باره تفسیر و تأویل خواهیم آورد روشن خواهد شد که اخذ به ظهور بدوی کلام خدا را تفسیر نمی‌گویند. لذا آنچه پیش از تأویل آیه آن را تأویل می‌نامد همان تفسیر است. زیرا با توجه به خود ظاهر و قرائن دیگر از آیات و روایات معلوم می‌شود خود همین معنی که در تأویل می‌دانند مراد خداوند متعال است؛ زیرا تبدیل نطفه به انسان و تخم به پرنده و دانه به درخت را خروج نمی‌گویند. علاوه بر اینکه بر این مسأله آیه «و یخرج المیت من الحي» (یونس / ۳۱) باید به معنای اخراج تخم از پرنده و دانه از درخت و نطفه از انسان باشد که معقول به نظر نمی‌رسد. ثالثاً خود اطلاق میت بر اینها جای بحث دارد.

تخلفوننی فیهما؛^(۹) همانا من در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان تا زمین کشیده شده، و عترت و اهل بیت. همانا این دو همیشه با هم هستند تا در حوض بر من وارد آیند. ببینید چگونه بعد از من با آنان رفتار می‌کنید.

امام صادق - علیه السلام - در بیان این حدیث پیامبر - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «لا یزال کتاب الله والدلیل منّا یدلّ علیه حتّٰی یردا علیّ الحوض»؛ کتاب خدا را همیشه راهنمایی از ما لازم است تا مردم را بر آن هدایت کند، تا در حوض بر من وارد شوند.

امام - علیه السلام - در این حدیث، سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - در عدم افتراق دو ثقل: را چنین معنی می‌کنند که با هم بودن این دو به آن است که کتاب خدا را همیشه دلیل و راهنما و بیان‌کننده‌ای لازم است و آن هم فقط از عترت و اهل بیت پیامبر - علیهم السلام - خواهد بود.

حضرت امیر مؤمنان علی - علیه السلام - در باره ثقل اکبر کتاب خدا می‌فرماید: «لا تخاصمهم بالقرآن، فإِنَّ القرآن ذو وجوه. تقول و یقولون»^(۱۰) با خوارج با آیات قرآن احتجاج نکن، زیرا قرآن تاب معانی و تفاسیر گوناگون را دارد. تو چیزی می‌گویی و آنها چیزی دیگر می‌گویند.

و باز می‌فرماید: «ذلک القرآن فاستنطقوه ولن ینطق ولكن اخبیرکم عنه...»^(۱۱) این قرآن را به سخن آورید ولی با شما سخن نخواهد گفت، اما من از آن خبر می‌دهم...

منصور بن حازم یکی از شاگردان مکتب امام جعفر صادق - علیه السلام - به حضرت عرض می‌کند: با مردم به مناظره برخاستم و به آنان گفتم: می‌دانید رسول خدا - صلی الله علیه و آله - حجت خدا بر خلق او بود؟ گفتند: آری. گفتم: بعد از او حجت بر خلق کیست؟ گفتند: قرآن. و من به قرآن نگاه کردم دیدم مُرجئی، قَدَری و زندیق که به قرآن ایمان ندارد با قرآن به احتجاج بر می‌خیزد و مردان را مغلوب و مقهور می‌کند، پس شناختم که قرآن بدون قِیم و راهنما حجت نباشد هر چه او گوید حق باشد، لذا از آنان سؤال کردم: قِیم و راهنمای قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود می‌دانست، عمر هم می‌دانست و

برگشت می‌کند. بنابراین معنای تأویلی کلام متأخر از مدلول تفسیری آن است.

حال که معنای لغوی تفسیر و تأویل و تفاوت میان آن دو روشن شد، به بحث در تفسیر و تأویل قرآن کریم وارد می‌شویم:

● تفسیر قرآن کریم

پیش از ورود به بحث، نکاتی چند که شایان دقت و تحقیق است به طور فشرده طرح می‌شود:

۱ - قرآن دارای ناسخ و منسوخ، عامّ و خاصّ، مطلق و مقید، محکم و متشابه، رخصت و عزیمت، مکی و مدنی، مبهم و مبین، تقدیم و تأخیر، ظاهر و باطن، ابتدا و انتها، سؤال و جواب، قطع و وصل، مستثنا منه و الجاری فیہ، حلال و حرام، منقطع و معطوف، قصص و حکم، سنن و أمثال، سفری و حضری، وعد و وعید، و علم قضا و قدر می‌باشد. امام صادق علیه السلام در باره این اقسام می‌فرماید: اگر کسی بدون دلیل مدّعی شناخت این اقسام باشد به یقین دروغ‌گو و مرتاب است، و بر خداوند و پیامبرش به دروغ افتراء زده است و جایز آتش می‌باشد و چه عاقبت بدی دارد.^(۸)

قرآن کتابی است که تمام اصول معارف اسلامی و احکام دینی را در بر گرفته است. و در عرض ۲۳ سال به تدریج بر پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - نازل گشته است. بسا حکمی به جهت مصالحی در اوائل نزول قرآن از جانب خدای تعالی نازل شده ولی در سال‌های دیگر نسخ شده یا تغییراتی در آن داده شده است. و بسا حکمی به صورت عام یا مطلق در اوائل بعثت فرود آمده و در سال‌های دیگر تخصیصات یا تفییداتی بر آن در کلمات پیامبر بزرگوار و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - وارد آمده است. سخن در این زمینه رشته‌ای بس طولانی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.

۲ - پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در حدیثی متواتر فرمود: *إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا عَظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبِلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا جَمِيعاً حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ*

اختلاف در اُمت پیامبر خاتم و تفسیرهای نادرست از دین و آیین اسلام را موجب شده است. مبین قرآن در درجه اول کسی است که قرآن بر او نازل شده و بعد از او به نقل متواتر و قطعی و شهادت تاریخ حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و دیگر امامان معصوم - علیهم السلام - هستند. زیرا که باب علوم قرآن و علوم پیامبران الهی آنان هستند. بعد از آنان فقهای بزرگوار شیعه هستند که با تمسک به آثار و اخبار و علوم اهل بیت - علیهم السلام - با حقایق و معارف قرآن آشنا شده‌اند. ولی چون دست سیاست و خلافت خلفای جور در عصرهای متمادی مانع از نشر علوم اهل بیت - علیهم السلام - شده است، لذا کسی از فقها و دانشمندان شیعه را نمی‌توان یافت که مدعی آشنایی به تمام معارف دین و قرآن باشد، بلکه اگر چنین مانعی هم در بین نبود، باز معلوم نبود که ائمه - علیهم السلام - تمام علوم قرآن را بخواهند میان مردم نشر کنند، چون هر کسی را تاب تحمل آن علوم نباشد و امامان با مردمان به اندازه عقولشان صحبت می‌کنند.

هر چند تفسیر و تبیین قرآن نیاز به اهل بیت دارد، و کسی که هیچ اطلاعی از روایات در باره تفسیر آیات ندارد و فقط اندکی زبان عربی و لغات قرآن را می‌داند یا به زبان عربی مسلط است بدون مراجعه به اهلش هیچ‌گونه استفاده‌ای از قرآن نمی‌تواند بکند، اما گزاره‌هایی که نیاز به تفسیر ندارند و برای عموم مردم قابل فهم هستند مشمول این حکم نمی‌شوند. زیرا این قضایا گزاره‌هایی هستند که خداوند متعال بوسیله آنها فطرت صاف و ساده همه مردم را بیدار کرده و آنان را به وسیله آنها متذکر و متنبه می‌کند. مدلول این قضایا بدیهی و روشن است و قابل نسخ و تقیید و تخصیص و دیگر امور نیست، تا نیاز به تفسیر و تبیین باشد. و اگر خداوند همه را به تدبّر و تفکر در آیات می‌خواند، به همین جهت است که بیشتر قرآن را این قضایا تشکیل می‌دهند و خداوند به وسیله آنها وجدان‌های خفته و دل‌های زنگار زده را بیدار کرده، دفاثن عقول را آشکار می‌سازد. به همین جهت در بیشتر آیات، مردم به تعقل و تدبّر و تفکر و تذکر و... تشویق و ترغیب شده‌اند. علاوه بر اینکه قرآن چنانچه برای مردمان کتاب هدایت



حذیفه هم می‌دانست. گفتم: آیا همه قرآن را؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که گفته شود او همه قرآن را می‌داند جز علی - علیه السلام - زیرا وقتی چیزی میان آنان اتفاق می‌افتاد این می‌گفت: نمی‌دانم، آن می‌گفت: نمی‌دانم، و آن دیگری هم می‌گفت: نمی‌دانم، ولی او می‌گفت: من می‌دانم. پس شهادت می‌دهم که علی - علیه السلام - قیم و راهنمای قرآن بود و طاعتش واجب، و حجّت بعد از رسول خدا - صلی الله علیه وآله - بر مردم فقط او بود، و او هر چه در باره قرآن بگوید حقّ است. منصور که این مناظره را بر حضرتش نقل کرد، حضرت فرمود: رحمك الله؛ خدا رحمتت کند. (۱۲)

با دقت و تأمل در این نکات به این نتیجه می‌رسیم که هر ناآموخته درسی و هر ناشناخته امامی و هر نادیده استادی را نباید دست به قلم برده یا زبان به سخن گشوده و به تفسیر آیات قرآن و تبیین آنها بدون مراجعه به ثقل اصغر اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه وآله - پردازد، چرا که فهم بیانات آنان در فهم حقائق و معارف و احکام کتاب خدا لازم و واجب است. و حاصل رعایت نکردن این نکته اساسی این همه

باز می‌فرماید: «وَأْتَهُمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَاسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»؛^(۱۶) در برابر قرآن آرا و نظرهای خود را متهم شمارید و به میل‌ها و خواسته‌های خود در برابر قرآن بدگمان باشید.

مرحوم فیض در مقدمه پنجم تفسیر صافی، تفسیر به رأی را به دو صورت معنی می‌کند و در صورت دوم می‌گوید: «الثانی أن يتسارع إلى تفسير القرآن بظاهر العربية من غير استظهار بالسمع والنقل فيما يتعلق بغرائب القرآن... فمن لم يحكم على ظاهر التفسير ومعرفة وجوه الآيات المفتقرة إلى السماع، وبادر إلى استنباط المعاني بمجرد فهم العربية كثر غلظه ودخل في زمرة من يفسر بالرأي».^(۱۷)

خلاصه سخن اینکه تفسیر به رأی آن است که کسی آیات قرآن را بر آرا و نظریات خود تطبیق کند. و فیض (ره) مبادرت به تفسیر و استظهار معانی آیات را در مواردی که رجوع به روایات لازم است هم از باب تفسیر به رأی می‌داند. ولی ظاهراً تفسیر به رأی همان است که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند که قرآن را تابع آرای خود قرار دهند. و آنچه را از پیش خود بر قرآن تحمیل کرده‌اند به خدای تعالی نسبت داده، آن را مراد خدا دانند.

در واقع کسی که سخن دیگری را تفسیر و توضیح می‌دهد گویا می‌خواهد از ناحیه او سخن گوید و کلام او را برای دیگران بیان کند و این وقتی درست خواهد بود که از طرف او در تفسیر و تبیین حرف‌هایش مأذون بوده باشد. در غیر این صورت تفسیر بما لا یرضی به صاحبه خواهد بود؛ یعنی تفسیر من در آوردی. در مورد قرآن کریم چنانکه گفتیم در درجه اول خداوند متعال فقط پیامبرش را اذن فرموده تا کلامش را تفسیر و تبیین کند؛ «لَتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ» و بعد او امامان معصوم صلوات الله علیهم - حقی تفسیر کلام خدا را دارند، و بعد از آنان هر کس بخوهد کلام خدا را در مواردی که نیاز به تفسیر دارد بیان کند باید با دستی پر از معارف مکتب اهل بیت - علیهم السلام - به سراغ آن دسته از آیات برود و الا مبتلا به تفسیر به رأی شده و آتش دوزخ را برای خود آماده خواهد ساخت.

است برای آنچه هم هدایت و نور و ذکر است. آنها هم قرآن را می‌فهمند و به وسیله آن وجدانشان روشن شده و به خود می‌آیند و هدایت می‌یابند. «قل أوحى إلى أنه استمع نفر من الجن فقالوا إنا سمعنا قرآناً عجياً يهدى إلى الرشده فأمنا به ولن نشرك بربنا أحداً». (الجن / ۲ و ۱)

این قسمت از آیات قرآن که معظم و محکم را تشکیل می‌دهد اساس و اصل قرآن هستند و چنان استحکام دارند که با مراجعه به وجدان و فطرت و توجه و تدبیر و تعقل در آنها جای خدشه بر کسی باقی نمی‌ماند. علاوه بر همه اینها روایاتی از ائمه اطهار - علیهم السلام - رسیده که برخی از اصحاب را به فهم و درک کتاب خداوند متعال رجوع داده‌اند، حتی در مورد برخی از احکام هم چنین ارجاعاتی از امامان معصوم نقل شده است. و روایاتی هم در باب عرض احادیث بر قرآن در باب تعارض وارد شده است که این مطلب را تأیید و تصدیق می‌کند.^(۱۳)

● تفسیر به رأی

تفسیر به رأی از جمله اعمال نکوهیده و حرام به حساب آمده و عاملان آن تهدید به آتش و عذاب جهنم شده‌اند.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - فرمود: «قال الله جل جلاله: ما آمن بی من فسر برأیه کلامی»؛^(۱۴) خداوند متعال فرمود: آنکه به رأی و نظر خود سخن مرا تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است.

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می‌فرماید: «ويعطف الرأي على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأي»؛^(۱۵) (وقتی حضرت مهدی (عج) ظهور کند) رأی‌ها و نظرها را تابع قرآن کند، بعد از آنکه آنان قرآن را تابع آرای خود کرده‌اند.

● تأویل قرآن

خدای تعالی خطاب به حضرت یوسف می‌فرماید: «وَكذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف/ ۶) و این چنین پروردگارت تو را برگزید و تأویل اخبار و حوادث را به تو تعلیم داد. بعد نمونه‌هایی از تأویل‌های حضرت یوسف را می‌آورد و می‌فرماید: «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أُرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أُرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خَبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ». (یوسف/ ۳۶)؛ دو جوان دیگر با حضرت یوسف وارد زندان می‌شوند، یکی از آن دو می‌گوید من در خواب دیدم شراب می‌سازم و دیگری گفت دیدم نان بر سر خود می‌برم و پرنده‌ها از آن می‌خورند. سپس از حضرت خواستند تا این خواب‌ها را برایشان تأویل کند.

حضرت یوسف - علیه السلام - خواب آن دو را چنین تأویل می‌کند: «يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ». (یوسف/ ۲۱)؛ یکی از شما دو نفر خواجۀ خود را شراب دهد و دیگری به دار آویخته شده و پرنده‌ها از سرش می‌خورند. بعد هم این تأویل را به قضاء الهی مربوط می‌کند.

چنان که می‌بینیم این دو تأویل به گونه‌ای نیست که کسی بتواند از ظاهر رؤیا استفاده کند، زیرا روشن است که تأویل با ظاهر مخالف است، ولی به گونه‌ای هم نیست که هیچ ارتباطی بین آن دو نباشد. ولی این ارتباط چگونه است؟ و آیا غیر از انبیاء و اوصیاء - علیهم السلام - راهی برای آگاهی به آن است یا نه؟ ظاهراً باید گفت کسانی که هیچ نحو ارتباطی با تقدیرات الهی ندارند مشکل است از این ظاهر به آن تأویل نقب زنند.

در همین سوره دو رؤیای دیگر هم آمده است که در آنها هم لفظ تأویل بکار رفته است: یکی خواب عزیز مصر است که می‌گوید: در خواب هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغر را خوردند، و هفت خوشه سبز دیدم با هفت خوشه خشک. حضرت یوسف در تأویل این رؤیا می‌گوید: هفت سال پشت سر هم می‌کارید و آنچه درو می‌کنید با خوشه‌اش نگه می‌دارید جز مقدار کمی که می‌خورید بعد از هفت سال،

هفت سال سخت خواهد آمد، آنچه ذخیره کردید می‌خورید. چنانچه می‌بینیم تأویل در این رؤیا هم با ظاهر آن مخالف دارد، ولی باز رابطه‌ای بین آنها مفهوم است اما کیفیت آن دشوار.

و رؤیای دیگر خواب خود حضرت یوسف است که می‌گوید: من در خواب یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را دیدم که مرا سجده می‌کنند. و مدتی می‌گذرد تا اینکه روزی پدر و مادر و برادران وقتی بر او وارد می‌شوند به سجده می‌افتند. حضرت یوسف می‌گوید: این تأویل رؤیای من است.

ظاهر آیات در اینجا آن است که خود حضرت یوسف هم با اینکه تأویل احادیث را یاد گرفته است ولی از تأویل رؤیای خود خبری نداشته است. و چنانکه می‌بینیم باز ظاهر با تأویل تخالف دارد ولی بی‌ارتباط هم نیست.

و دیگر از موارد استعمال لفظ تأویل در قرآن قضایایی است که میان حضرت موسی و خضر - علیهما السلام - اتفاق افتاده است. حضرت خضر همراه با حضرت موسی سوار کشتی می‌شوند و حضرت خضر کشتی را سوراخ می‌کند. دوم آنکه در ادامه سفر به پسری برمی‌خورند، حضرت خضر او را می‌کشد. و سوم اینکه به قریه‌ای می‌رسند و طعامی از اهالی آنجا می‌خواهند و آنها ابا می‌کنند، بعد دیواری را می‌بینند که در شرف فرو ریختن است حضرت خضر آن را تعمیر می‌کند تا فرو نریزد.

پس از اعتراض حضرت موسی، خضر (ع) هنگام جدا شدن از او کارهای خود را چنین تأویل می‌کند: اما سوراخ کردن کشتی به جهت آن بود که کشتی مال عده‌ای نمی‌دست بود که در دریا مشغول کار بودند و در آنجا پادشاهی بود که کشتی‌های مردم را به زور از دستشان می‌گرفت. لذا کشتی را

لازم است آیه آل عمران هم به این معنی تفسیر شود. و جایز نیست آن را به معنای اصطلاحی قداماء که تفسیر است حمل کرد. و همین طور نمی‌شود آن را بر معنای اصطلاحی متأخرین حمل کرد که عبارت است از نقل کلام از موضوع له آن به آنچه اثباتش نیاز به دلیل دارد و بدون دلیل نمی‌شود لفظ را به آن معنی حمل کرد.^(۱۸)

از آیاتی که نقل کرده و توضیح دادیم روشن شد که تأویل با اینکه خبر از وقوع عملی در آینده است، ولی آن عملی نیست که عین ظاهر رؤیا یا حدیث یا عمل مورد تأویل قرار گرفته، باشد، بلکه با ظاهر آن تخالف دارد. لذا کسی که می‌خواهد رؤیا یا سخن و یا عمل کسی را تأویل کند، باید به برگردان و مآل و مرجع ظاهر آنها اطلاع داشته باشد. چنانکه در مورد جریان حضرت خضر، ایشان با تأویل کارهایش و جهت دادن به آنها، ظاهر آنها را که مقبول و معقول به نظر نمی‌رسید به امری معقول و مقبول برگرداند. و این معنی با معنای لغوی تأویل - که تبیین مآل و مرجع و بازگشت مدلول ظاهری کلام یا رؤیا یا عملی است - هیچ منافاتی ندارد. پس در آیه مورد بحث هم لفظ تأویل به همان معنای لغویش حمل می‌شود. در این آیه خدای تعالی از سوء باطن و کجی دل‌های آنان که متشابهات قرآن را دنبال می‌کنند خبر داده و علم تأویل قرآن را منحصر در خود و راسخان در علم کرده است، چه بیشتر مفسران خاصه و عامه «واو» را عاطفه دانسته‌اند و در روایات هم علم تأویل قرآن را در راسخان منحصر دانسته و آنان را منحصر در امامان معصوم اهل بیت - علیهم السلام - قرار داده است و دیگران را از تأویل قرآن منع و نهی کرده است.

امام باقر - علیه السلام - فرمود: افضل راسخان در علم، رسول خدا - صلی الله علیه وآله - می‌باشد که خداوند تمام آنچه از تنزیل و تأویل نازل فرموده است به ایشان تعلیم داده است و آنچه را پیامبر از خدا آموخته اوصیای او می‌دانند. و الذین لا یعلمون تأویله إذا قال العالم فیه بعلم فأجابهم الله بقوله: «یقولون أمنا به کل من عند ربنا»^(۱۹) آنان که تأویل قرآن را نمی‌دانند، وقتی امام - علیه السلام - تأویل آن را بر آنان بگوید می‌گویند: به همه قرآن ایمان آوردیم، همه‌اش از جانب پروردگار ماست.

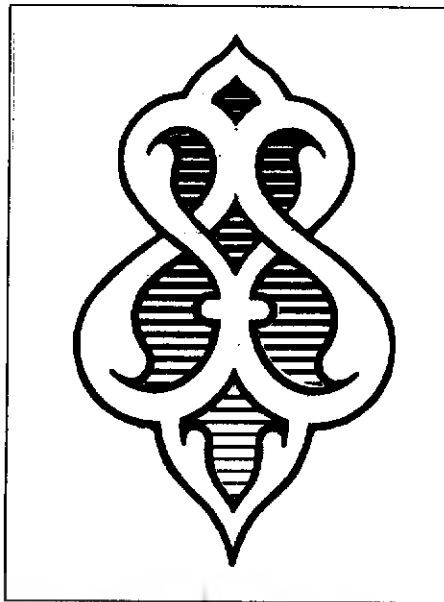
سورخ می‌کند تا فرمانروا رغبتی به آن نکند. کشتن بچه به آن جهت بود که او پسری سرکش و کافر بود و پدر و مادری مؤمن داشت، که پسر، آن دو را هلاک کند. اما تعمیر دیوار به آن جهت بود که دیوار از آن دو کودک یتیم بود که در زیر آن گنجی برای آنان نهان بوده است، و خداوند می‌خواست آن دو بالغ و کامل شوند و گنج خود را تصاحب کنند.

در اینجا روشن است که ظاهر کارهایی که حضرت خضر انجام می‌دهد، معقول نیست، موسی (علیه السلام) هم به دنبال هر یک از کارهای او لب به اعتراض می‌گشاید. ولی حضرت خضر با تأویلی که برای آنها بیان می‌کند، آنها را از نامعقول بودن در می‌آورد. در حقیقت حضرت خضر با این تأویل، کارهای خود را توجیه کرده، آنها را از ظاهرشان برگردانده و جهت پسندیده برای آنها بیان کرده است. و چون عالم به اسرار و مقدرات امور بود تأویلش به جا بوده و در خارج هم همان طور واقع شده است.

در موارد دیگری هم لفظ تأویل در قرآن کریم بکار رفته است، ولی چون در آن موارد تأویل‌ها بخصوص بیان نشده است لذا استفاده از آنها در مسأله مشکل است. می‌ماند آیه شریفه: «هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هنّ ام الکتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله وما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم یقولون کل من عند ربنا وما یذکر إلا أولوا الألباب» (آل عمران / ۶)؛ اوست آنکه کتاب را بر تو نازل می‌کند بخشی از آن آیات محکم هست که آنها اصل کتابند و بخشی دیگر متشابه است. پس آنانکه در قلب‌هایشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه می‌روند تا فتنه کرده و کتاب را تأویل کنند در صورتی که تأویل آن را نمی‌دانند جز خدا و راسخان در علم که می‌گویند: همه آن از جانب خداست. و جز صاحبان عقل‌ها متذکر نمی‌شوند. در المنار بعد از نقل آیاتی که در آنها واژه تأویل بکار رفته است می‌گوید: «از این آیات روشن شد که تأویل در قرآن استعمال نشده جز در امر عملی که در آینده تصدیق برای خبر یا رویایی خواهد شد، یا عملی غامض و دشوار که چیزی در آینده به آن مقصود می‌گردد. پس

تأویل القرآن كما قاتلتُ علی تنزیله؛ وهو علی بن ابي طالب،^(۲۳) همانا میان شما کسی است که بر تأویل قرآن جنگ کند، چنانکه من بر تنزیلش جنگیدم؛ و او علی بن ابي طالب است.

در این روایات تأویل قرآن همان بطن قرآن دانسته شده و در مقابل آن تنزیل قرآن که عبارت از ظهر قرآن است قرار گرفته است. تنزیل قرآن حادثی است که در زمان رسول خدا -صلی الله علیه وآله- اتفاق می افتاد و آیات قرآن با توجه به آنها بر پیامبر گرامی اسلام نازل می شد. بنابراین



تأویل هم عبارت خواهد بود از حادثی که بعد از پیامبر -صلی الله علیه وآله- در زمان امامان اهل بیت -علیهم السلام- اتفاق می افتاد و آیات قرآن بر آنها به بطونشان تطبیق می کنند. و ممکن است برخی از آیات قرآن در زمان خود پیامبر هم تنزیلاً و تأویلاً تحقق پیدا کرده باشد.

برای مثال می توان این آیه شریفه را مطرح کرد: «وجعلنا بینهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة» (اسبا / ۱۸)؛ میان دهکده های مردم سبا و میان دهکده هایی که در آنها برکت قرار داده بودیم، دهکده هایی ظاهر قرار دادیم. در توقیعی، حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نسبت به خدام اهل بیت می نویسد: فنحن -والله- القرى التي بارك فيها وأنتم القرى الظاهرة.^(۲۴) سوگند به خدا! دهکده هایی که خداوند در آنها برکت قرار داده ما هستیم، و دهکده های ظاهر شما هستید. تنزیل این آیه شریفه در باره قوم سباست، ولی حضرت آن را به خودشان و شیعیانشان تأویل کرده است.

تأویل به گونه ای نیست که ظهور و تنزیل را از کار بیاندازد، بلکه هر دو در رتبه خود محفوظ هستند. تنزیل به ظهور خود آیه، حجّت است و تأویل به جهت بیان معصوم، حجیت پیدا می کند.

محمد بن عیسی می گوید: قرأت فی کتاب علی بن بلال أنه

امام صادق -علیه السلام- فرمود: رأسخان در علم فقط ما هستیم. و فقط ما تأویل قرآن می دانیم.^(۲۰)

دلیل منع از ورود غیر معصوم در حوزه تأویل قرآن منحصر در آیه شریفه و روایات نمی باشد، بلکه می توان گفت تأویل، خلاف مقتضای عقل و مخالف با حکمت تشریح شرایع هم است. زیرا شریعتی که آمده است تا به مردم صراط مستقیم را نشان دهد، معارف و حقایق بیاموزد، مسیر خیر و سر را به آنان بنماید چگونه به آنان اجازه می دهد کلامش را چنانکه خودشان می خواهند جهت داده و به هر شکل که خواستند از آن استفاده نمایند؟!

● تأویل در روایات

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق -علیه السلام- پرسیدم: روایتی است که می گوید: آیه ای از قرآن نیست جز اینکه آن را ظهر و بطن است. حضرت فرمود: ظهره تنزیله، و بطنه تأویله. ومنه ما قد مضى ومنه ما لم یکن. یجری کما تجری الشمس والقمر. کل ما جاء تأویل شیء یكون علی الأموات کما یكون علی الأحياء...^(۲۱) ظهر قرآن تنزیل آن و بطنش تأویل آن است. برخی از آن گذشته و برخی دیگر نیامده. مانند خورشید و ماه در جریان است. تأویل هر چیزی از آن که می آید چنانکه بر زنده ها جاری می شود بر مردگان هم جریان پیدا می کند...

و اسحاق بن عمار می گوید: شنیدم امام صادق -علیه السلام- می فرمود: إن للقرآن تأویلاً، فمنه ما قد جاء، ومنه ما لم یجئ. فإذا وقع التأویل فی زمان امام من الأئمة عرفه ذلك الإمام؛^(۲۲) همانا قرآن را تأویل است. برخی از آن سپری شده و برخی هم تا هنوز نیامده. پس موقعی که تأویل در زمان امامی از امامان واقع شود، امام آن را بشناسد.

پیامبر -صلی الله علیه وآله- فرمود: إن فیکم من یقاتل علی

المستكره يَضْلُونَ وَيُضْلُونَ وهذا نحو تأويل معاوية [لعنه الله] لَمَّا قتل عَمَّار بن ياسر - رحمه الله - « به مانند همين تأويل بد و زشت، گمراه می شوند و گمراه می کنند. و اين مثل تأويل معاوية است آن هنگامی که عمار بن ياسر را کشت. وقتی عمار کشته شد، عده زيادی از ترس، رگ های گردنشان به لرزه افتاد زیرا شنیده بودند که رسول خدا - صلى الله عليه وآله - در باره عَمَّار گفته است: «تقتله الفئة الباغية» او را گروهی ستمگر و جفا کار می کنند.

عمرو بن عاص وقتی مردم را در اضطراب دید خود را به معاوية رساند و گفت: مردم از کشته شدن عَمَّار به هيجان افتاده اند. معاوية گفت: آیا او را ما کشتيم؟ إِنَّمَا قتلته علي بن أبي طالب لَمَّا ألقاه بين رماحنا» او را علي بن ابی طالب کشت زیرا او بود که عَمَّار را مقابل نیزه های ما قرار داد. وقتی اين سخن معاوية به علي - عليه السلام - رسید فرمود: «إذأ رسول الله - صلى الله عليه وآله - هو الذي قتل حمزة لَمَّا ألقاه بين رماح المشركين». در اين صورت حمزه را هم رسول خدا - صلى الله عليه وآله - کشته است. زیرا او بود که حمزه را در مقابل نیزه های دشمنان قرار داد.

بعد حضرت صادق فرمود: طوبى للذين هم كما قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله وينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين» (۲۴)

روایات در این زمینه زیاد است. و اگر چه تأويل در بسیاری از آنها به معنای تفسیر آمده است، ولی با دقت در همه آنها فرق میان آن دو روشن می شود. گفته شد که تفسیر به ظهور آیات و مداليل بر می گردد و تأويل مدلول آنها را از ظهورشان بر می گرداند، و تأويل کننده یا قصد دارد بطون آیه را در مرحله بعد از ظهور و تفسیر، با حفظ ظهور بیان کند و یا می خواهد ظهور را کنار گذاشته و معنای تأويلی را جایگزین آن کند، در هر دو صورت، غير معصوم را حق چنین تأويلی نیست. و این کار یا تفسیر به رأی است و یا تأويل، و هر دو حرام است. اما اینکه تأويل و تفسیر فقط حق ایشان است، به آن جهت است که علوم آنان از وحی سرچشمه می گیرد، در

سأل الرجل - یعنی أبا الحسن عليه السلام - أنه روي عن آبائك - عليهم السلام - أنهم نهوا عن الكلام في الدين فتأول مواليك المتكلمون بأنه إنما نهى من لا يحسن أن يتكلم فيه فأما من يحسن أن يتكلم فيه فلم يئنه. فهل ذلك كما تأولوا أولاً؟ فكتب - عليه السلام - «المحسن وغير المحسن لا يتكلم فيه فإن إئمه أكثر من نفعه» (۲۵)

از حضرت سؤال می کند دوستان متکلم شما روایتی را که از پدران شما در نهی از سخن گفتن در باره دین نقل شده تأويل کرده اند به آنان که در این زمینه اطلاعی ندارند، ولی بر عالمان اشکال ندارد. آیا این تأويل صحيح است یا نه؟ حضرت جواب می دهند که عالم و غير عالم فرق نمی کند زیرا گناهِش بیشتر از نفعش است.

در این روایت به تخصیص متعلق حکم بدون دلیل، تأويل گفته شده است.

در معانی الأخبار از امام جعفر صادق نقل می کند که حضرت فرمود: مردی را دیدم که از مقابل مغازه نانوايي می گذشت. وقتی او را مشغول و سرگرم دیدم دو قرص نان دزدید. سپس دیدم به انار فروشی رسید و از آن هم دو تا انار دزدید. من او را دنبال کردم تا به بیماری رسید نان و انارها را پیش او گذاشت و رفت. من او را دنبال کردم تا به بقعه ای رسید خود را به او رساندم و جریان را برایش گفتم و از آنچه کرده بود سؤال کردم او گفت: قرآن را مگر نخواندی؟ گفتم: چرا. گفت: خداوند می فرماید: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن جا بالسئنة فلا يجزي إلا مثلها». (الأنعام / ۱۶۲) من وقتی دو قرص نان سرقت کردم دو گناه انجام دادم و وقتی دو انار دزدیدم دو گناه دیگر مرتکب شدم روی هم چهار گناه می شود، و وقتی آن چهارتا را صدقه دادم روی هم چهل ثواب بدست آوردم چهارتا از آن کسر شود، ۳۶ تا باقی می ماند. حضرت فرمود: وای بر تو! آیا نشنیدی که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». (المائدة / ۳۱) به این ترتیب ترا هيچ ثوابی نباشد و چهار گناه بر سرقت تو باشد و چهار گناه ديگر اینکه آنها را به غير صاحبشان دادی، بدون رضایت او. حضرت بعد از این می فرماید: «بمثل هذا التأويل القبيح

حقیقت تأویل و تفسیر آنان از ناحیه خدای تعالی است. اگر راه تأویل برای همگان باز بود، دیگر سنگ بر روی سنگ استوار نمی ماند و هر کسی قرآن و دین را ملعبه آرا و نظرات خود قرار می داد و از دین جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نمی ماند. به همین جهت است که فقهای شیعه - رضوان الله علیهم - سخت در مقابل آنان که از پیش خود دست به تفسیر و تأویل قرآن می زنند، ایستاده و مقام شامخ قرآن را از آرا و نظرات نااهلان دور نگه داشته اند.

● تأویلهای نادرست

در اینجا لازم است نمونه هایی از تأویل های ناروا نقل شود، تا روشن گردد که خوش بینی و اعتماد بر غیر معصوم (علیه السلام) چه اندازه موجب از میان رفتن اصول شناخت می شود.

ملا عبدالرزاق کاشانی می گوید: والظاهر أن جبرئیل هو العقل الفعّال و میکانیل هو روح الفلک السادس وعقله المفیض للنفس النباتیة الکلیة الموکلة بأرزاق العباد. (۲۷) ظاهر این است که همانا جبرئیل عقل فعال است، و میکانیل روح فلک ششم و عقل آن است که نفس گیاهی کلی را افاضه می کند و موکل روزیهای عباد می باشد...

این گونه تأویل ها در آثار قدما به جهت اعتماد بر هیئت قدیم بیشتر یافت می شود. و حال آن که طبیعیات فلسفه با تلاش های دانشمندان از بین رفته است.

علامه مجلسی (ره) از مرحوم میرداماد نقل می کند که می گوید: العرش هو فلک الأفلاک... والکرسی هو فلک الثوابت... سپس مجلسی - علیه الرحمه - بعد از نقل کلام میرداماد می گوید: «ولا یخفی عدم موافقتها لقوانین الشرع و مصطلحات أهله». (۲۸) عدم موافقت این سخنان با قوانین شرع و اصطلاحات اهل شرع بر کسی پوشیده نیست.

به برخی دیگر از تأویل های ملا عبدالرزاق به صورت فشرده اشاره می شود: ایشان حمار را در آیه شریفه: «وانظر إلی حمارک» به بدن حضرت عزیز (۲۹) و صفار را به قلب و مروه را به نفس تأویل می کند. (۳۰) و در آیه شریفه: «واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة» دو غلام را به عقل نظری و عقل

عملی، و یتیم بودنشان را به جدا شدن از پدرشان که روح القدس باشد معنی می کند. (۳۱) و در آیه شریفه: «خلقکم من نفس واحدة» نفس واحده را به نفس ناطقه کلی که نفوس جزئی از آن منشعب می شوند، معنی کرده و زوجها را در «ثم جعل منها زوجها» به نفس حیوانی تأویل می نماید (۳۲) و «الکوثر» را در آیه «إنا أعطیناک الکوثر» به معرفت کثرت با وحدت و علم توحید تفصیلی و شهود وحدت در عین کثرت معنی می کند. (۳۳)

یکی دیگر از اشخاصی که دست به تأویل برخی آیات قرآن زده، صاحب تفسیر المنار است. با دو نمونه از تأویل های او سخن را کوتاه می کنیم.

خدای تعالی می فرماید: «ألم تر إلی الذین خرجوا من دیارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» (البقره / ۲۳۳) آیا ندیدی آنان را که از خانه های خود از ترس مرگ خارج شدند در حالی که هزاران نفر بودند و خداوند به آنها گفت بمیرید سپس آنها را زنده کرد.

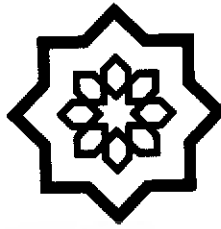
او در تفسیر این آیه می گوید: معنای مرگ آن قوم این است که دشمن بر آنها تسلط پیدا کرد و آذوقه هایشان را از بین برد، و استقلالشان را برهم زد و چنان شد که دیگر امتی به حساب نمی آمدند چرا که اجتماعشان بهم خورده بود و اتحادشان از بین رفته بود... و دوباره به استقلال رسیدنشان معنای زنده شدن آنها می باشد! (۳۴)

خدای تعالی می فرماید: «وإذ قال إبراهیم ربّ أرنی کیف تحیی الموتی قال أو لم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی قال فخذ أربعة من الطیر فصرهن إلیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهنّ جزءً ثم ادعهنّ یتینک سعیا». (البقره / ۲۶۰)

صاحب المنار از ابو مسلم مفسر نقل می کند که او در

مانع از شتاب گرفتن به سوی تو نمی‌شود. (۳۵)
صاحب المنار بعد از نقل این تفسیر می‌گوید: وجملة
القول أن تفسیر ابي مسلم للآية هو المتبادر خلاصه سخن
اینکه تفسیری که ابي مسلم بر آیه کرد معنایی است که از آیه به
ذهن مبادرت می‌کند!

تفسیر آیه می‌گوید: معنای آیه این است که: چهار مرغ را
انتخاب کن و آنها را خود داشته باش و با آنها انس بگیر تا با تو
مأنوس شوند آن چنان که هر وقت آنها را صدا کردی اجابت
کرده به سویت آیند. زیرا پرندگان حیواناتی هستند که برای
این کار استعدادی قوی دارند. سپس هر یک از آنها را بر کوهی
بگذار و بعد صدایشان بزن، دوری مکان و جدایی محل آنها را



• یاد داشته‌ها :

- ۱- علامه مجلسی، بحار الأنوار، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۹۲، ص ۱۰۷.
- ۲- ابن منظور، لسان العرب، نشر أدب حوزه، قم، ج ۵، ص ۵۵.
- ۳- سید شریف جرجانی، التعریفات، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ص ۲۸.
- ۴- طریحی، مجمع البحرين، انتشارات مرتضوی، تهران، ج ۳، ص ۴۳۷.
- ۵- التعریفات، ص ۲۲.
- ۶- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۹۲.
- ۷- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۴.
- ۸- بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۴.
- ۹- صدوق، اکمال الدین، جامعه مدرسین، قم، ص ۲۳۸.
- ۱۰- نهج البلاغه، کتاب / ۷۷.
- ۱۱- همان، خطبه / ۱۵۸.
- ۱۲- کلینی، کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۱۶۹.
- ۱۳- صدوق، من لا یحضره الفقیه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۱۴- صدوق، عیون الأخبار، رضا مشهدی، قم، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۱۵- نهج البلاغه، خطبه / ۱۳۸.
- ۱۶- همان / ۱۷۶.
- ۱۷- فیض کاشانی، تفسیر صافی، طبع سنگی، ص ۹.
- ۱۸- رشید رضا، المنار، مکتبة القاهرة، الطبعة الرابعة، ج ۳، ص ۱۷۴.
- ۱۹- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۹۹.
- ۲۰- کافی، و نیز رجوع شود به شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷۹.
- مؤسسه آل البیت، قم. و بحار الأنوار ج ۲۳، ص ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸ و ۲۰۴.
- ۲۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۶.
- ۲۲- همان.
- ۲۳- محمد بن مسعود بن عیاش، تفسیر عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی، قم، ج ۱، ص ۱۵.
- ۲۴- اکمال الدین، ص ۴۸۳.
- ۲۵- صدوق، التوحید، جامعه مدرسین، قم، ص ۷۳.
- ۲۶- صدوق، معانی الأخبار، جامعه مدرسین، قم، ص ۳۳-۳۵.
- ۲۷- محیی الدین عربی، تفسیر قرآن الکریم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ج ۱، ص ۴۸۵.
- ۲۸- بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۵.
- ۲۹- تفسیر ملا عبدالرزاق، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۳۰- همان، ص ۱۰۰.
- ۳۱- همان، ص ۷۷۳.
- ۳۲- همان، ج ۲، ص ۳۷۱.
- ۳۳- همان، ص ۸۶۱.
- ۳۴- المنار، ج ۲، ص ۴۵۸.
- ۳۵- همان، ج ۳، ص ۵۵.